



شبه آدم‌های واقعی بنویسیم یا ننویسیم؟

درنگی در باب گفت‌وگونیسی در داستان



داستان نویسندگی

«گفت‌وگو (دیالوگ) در داستان باید شبیه گفت‌وگوهای آدم‌های واقعی در جامعه باشد»، گفت‌وگو در داستان نباید شبیه گفت‌وگوهای آدم‌های واقعی در جامعه باشد؛ به نظر تان کدام‌یک از این دو دیدگاه درست است؟ به نظر می‌رسد هردو! اشتباه برداشت نکنید. جمع نقیضین رخ نداده است و اتفاقاً دو گفته بالا می‌تواند در امتداد هم باشد. نه در نقض و رد هم. اگر می‌گویند داستان نویس باید گفت‌وگوهایی در دهان شخصیت‌های اثرش بگذارد که همانند صحبت آدم‌های پیرامون ماست، مقصود باورپذیری این دیالوگ‌هاست.

یعنی اگر یکی از ارادل و اوباش در داستان دارد حرف می‌زند، بعید است بگوید: «پوزش می‌خوام اگه مصدع اوقاتتون شدم!» ما باید باور کنیم چنین سخنی از دهان چنین شخصیتی بیرون آمده است. اما اگر توصیه می‌شود که شخصیت‌ها مانند آدم‌های جهان واقعی حرف نزنند، منظور این است که گفت‌وگو در داستان از صافی ذهن نویسنده گذر می‌کند و بعد روی کاغذ می‌آید. به عبارتی، اگر در یک دادگاه، متهم گزارش جزئه‌به‌جزئه اتفاقی را نقل می‌کند که برایش رخ داده است، نیازی نیست نویسنده نیز همه این جزئیات ملال‌آور را هنگام شرح موقعیت داستانی یک دادگاه بیاورد. او چکیده‌ای از گفته‌های شخصیت متهم را ارائه می‌کند، در حدی که داستان را پیش ببرد و ویژگی‌هایی شخصیتی از متهم را نمایان سازد و کارهایی از این دست صورت دهد که وظیفه دیالوگ‌هاست.

البته گاهی نویسنده آگاهانه و عمدانه جزئیات بیهوده‌ای مانند همین حرف‌های روزمره آدم‌ها را در داستانش می‌آورد، مثلاً با این هدف که ملال و روزمرگی را القا کند (این کار را توصیه نمی‌کنیم.

چون امروزه بعید است بتوان با چنین رویکرد خسته‌کننده‌ای داستان خوبی خلق کرد). اما روی هم رفته، ما وقتی می‌خواهیم شخصیت‌هایی باورپذیر در داستانمان بیافرینیم، «وانمود» می‌کنیم حرف‌هایشان واقعی است.

یعنی از واقعیت «تقلید» می‌کنیم، اما به تقلید بسنده نمی‌کنیم و سخن مدنظر را که مثلاً از حرف‌های آدمی حساس و زودرنج در دور و برمان تقلید کرده‌ایم، با تغییراتی از صافی ذهنمان بیرون می‌آوریم. آدم واقعی می‌گوید: «حالا نمی‌خوام چیزی بگم که بهت بربخوره، انصافاً از این اخلاقا ندارم.

ولی جان عزیزت یه دقیقه خوب گوش کن ببین چی می‌گم. جدا اگه تو خودت جای من بودی، فرض کن حالا. فرض که اشکالی نداره. اگه تو جای من بودی، از اینکه دوست صمیمی‌ت توی مهمونی به همه سلام می‌کنه ولی به تو سلام نمی‌کنه، انصافاً شاک‌ی نمی‌شدی؟»

اما شمای داستان نویس به جای این حرف‌های حوصله‌سر بر چنین چیزی می‌نویسید: «بهت بر نخوره، ولی جان عزیزت، اگه تو خودت جای من بودی، شاک‌ی نمی‌شدی که دوست صمیمی‌ت توی مهمونی به همه جز تو سلام می‌کنه؟» و حتی کوتاه‌تر از این (گاهی ممکن است نویسنده از روی عمد و برای نشان دادن پرچانگی شخصیت داستان‌اش از زبان او پرگویی کند، اما فعلاً کاری به این استثناها نداریم).

نویسنده انبوهی از سخنان آدم‌های واقعی را در ذهن یا در دفتر ایده‌ها و سوزّه‌های داستانی‌اش دارد. ولی به این‌ها مانند مواد خام داستان‌هایش نگاه می‌کند؛ همانند تکه‌سنگ بزرگی که برای تبدیل شدن به تندیس هنری و ارزشمند باید با تراش‌ها و صیقل‌های بجا و شایسته، رواند آن را زدود و در آن تغییراتی ایجاد کرد. پس وقتی آدم‌ها در داستان ما سخن می‌گویند، شبیه آدم‌هایی که ما به‌ازای آن‌ها در جهان بیرون هستند، حرف می‌زنند، اما این حرف‌ها تغییر کرده است. چون قرار است شخصیت‌گوینده را نشان دهد، موقعیت و وضعیتی را که دوطرف گفت‌وگو در آن قرار دارند (مثلاً تنش‌آمیز بودن موقعیت) را نمایان سازد؛ با ارائه اطلاعات به خواننده، داستان را پیش ببرد، زیرگفت‌وگو داشته باشد (یعنی در لایه زیرین حرف‌های زده‌شده، سخنی وجود داشته باشد که به زبان نمی‌آید، اما منظور گوینده باشد، مثلاً زن به شوهرش می‌گوید «باهات سینما نمی‌آم» ولی با توجه به لحن زن و موقعیتی که نویسنده خلق می‌کند مخاطب باهوش بفهمد که زن دلش می‌خواهد با همسرش به سینما برود، منتها بنا به عللی که در داستان آمده است، نمی‌خواهد خواسته‌اش را صریح به زبان آورد).

*در نگارش این مطلب از منابعی مانند «درس‌هایی درباره داستان نویسی»، (نوشته لئونارد نیسباپ، برگردان فارسی محسن سلیمان، شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۱) و «من، آقای نویسنده و... بانو، (نوشته پوپک راد، نشر چشمه، ۱۳۷۷) بهره برده شده‌است.

زین قدیر

علیرضا حیدری|مدرس ویراستاری

- پرسش

آیا اعداد حرفی «دوم» و «سوم» را باید با تشدید بنویسیم ؟

- پاسخ

نه. نیازی به گذاشتن تشدید نیست. حرکت گذاری فقط زمانی نیاز است که بدخوانی وجود داشته باشد.

#زین-قدیرپاری

رویداد «کتاب یار» با حضور علاقه مندان به کتاب برگزار شد

۱۷۰ مروج کتاب در ۱۷۰ نقطه شهر



صحبت‌های نمایندگان تشکل‌ها انتخاب می‌کنند که در ادامه مسیر با کدام تشکل فعالیت‌هایشان را ادامه بدهند.»

او هدف این رویداد را تربیت ۱۷۰ مروج کتاب برای ۱۷۰ نقطه شهر بیان می‌کند و می‌گوید: «در نهایت این دوره ما دوست داریم در هر محله یک نفر باشد که به تبلیغ و ترویج کتاب بپردازد. حتی مثلاً در مجموعه مقر کتاب شخص بتواند در جمع‌های دخترانه حتی در جمع خانواده کتاب را معرفی کند و توضیح بدهد. برنامه در هر تشکل به سبکی است که شخص بتواند در نهایت کار عملیاتی انجام بدهد. مهم‌ترین مزیت این رویداد برای کتاب‌یاران مهارت‌افزایی، پشتیبانی‌های حرفه‌ای و شبکه‌شدن و امکان هم‌افزایی شرکت‌کنندگان است.»

نوش‌خواری در روزگاران پس از آن نیز ریشه در همین سنت کهن دارد. این افشره اساطیری بانام ایزدی به‌نام «هوم» شناخته می‌شده و البته صورتی گیاهی هم داشته است که در همین ستون، به‌شرط حیات، درباره آن خواهیم نوشت. پژو‌هشگران تا سی گیاه راماده احتمالی نوشداروی اساطیری دانسته‌اند؛ از شاه‌دانه و افدرا بگیر ید تا کنجد و سپند. یکی از این مواد گیاهی هم میوه گونه‌ای از درخت سرو است که امروز به‌عنوان «سرو تبری» (طبری) یا «سرو خمره‌ای» (لاپد به‌دلیل شکل خمره‌ای آن) شناخته می‌شود؛ میوه‌ای گردوریز بازنده‌هایی کوچک که حالتی هندسی به آن می‌دهد. این سرو احتمالاً به‌دلیل همین کاربرد به «سرو‌نوش» هم معروف است. سرو‌نوش هم اگرچه در اصل گیاه بومی دامنه‌های البرز است، در خراسان ودر مشهد، در پارک‌ها وحاشیه خیابان‌ها فراوان وجود دارد. در زید گناباد هم درخت سرو‌نوش بزرگی هست کهز مستان پارسال در فهرست آثار ملی به‌ثبت رسید. بماند که امروز از میوه‌های این درخت نیز در عطر دهی به برخی فراورده‌های گیاهی استفاده می‌شود.



شریک در آن می‌دانست و هم امیدی برای پیشگیری از تکرار حماقتی دیگر، با این خواست و خواهش: لطفاً صدایتان را بالا ببرید.

منابع:

۱-نوشتن علیه دیوار، گفت‌وگوی courtesy of louisiana channel
۲-اقتدار وشجاعت آقای نویسنده، محمود حدادی، روزنامه اعتماد، شماره ۳۲۱۹
۳-اسکار ماتسرات: راوی ناهنجاری‌های دورانی پرتاعلم، خسروناقد، مجله بخارا، شماره ۴۸
۴-جایزه‌نوبل مانع از ادامه تلاش من در نویسندگی نشد، گفت‌وگوی اشپیکل با گونتر گراس، ترجمه شادی شریفیان، سایت ادبی چوک
۵-چرا سکونم را شکستم، گفت وگوی روزنامه فرانکفورتر آلگمانه با گونتر گراس، ترجمه سهراب برازش، روزنامه شرق، شماره ۸۵۱
۶-پس لره‌زه‌ای اعتراف تکان دهنده گونتر گراس، خیلی دیر بود آقای نویسنده، دکتر امیر صدری، روزنامه اعتماد، شماره ۱۱۸۶

گروه فرهنگ و ادبیات

گزارش خبری

رویداد «کتاب یار»، که روز جمعه اردوی یک روزه‌اش را به پایان رساند، طبق گفته مسئولان این طرح، قرار است در فرایندی چندماهه ابتدا به ترویج کتاب خوانی بپردازد و بعد از دل همان دوستداران کتاب و علاقه‌مندان‌ش، به تربیت مروجان اقدام کند، مروجانی که در نهایت هرکدام می‌توانند در منطقه و محله‌شان در حوزه‌های مختلف فرهنگی نقشی اثرگذار داشته باشند. مخاطبان این دوره در قالب کارگاه‌های آموزشی و اجرایی حضوری و غیرحضوری به روش‌ها و مهارت‌های ترویج کتاب و کتاب خوانی مجهز می‌شوند و همان‌طور که تاکنون دغدغه ترویج فرهنگ کتاب و کتاب خوانی داشته‌اند، در این مسیر با توانمندی بیشتری فعالیت می‌کنند تا فرهنگ کتاب‌خوانی به همت فعالان تشکل‌ها به‌عنوان بخش فعال، کنشگر و دارای ظرفیت‌های مردمی در جامعه گسترش یابد.

● «کتاب‌یار» ضلعی از طرح بزرگ «فرهنگ‌یار» است
علی اکبر روحی، مسئول روابط عمومی این طرح، تمایز این دوره با دیگر دوره‌های مشابه را در حضور همه دستگاه‌ها و تشکل‌های فرهنگی بیان می‌کند و می‌گوید: «می‌توانم بگویم تقریباً همه دستگاه‌هایی که در حوزه فرهنگ فعالیت می‌کنند، در این طرح حضور دارند و به همه ما کمک می‌کنند. حوزه هنری، سپاه امام رضا^(ع)، شهرداری مشهد و همه دستگاه‌های فرهنگی با ما در این رویداد همراه شده‌اند و این موضوع باعث شده است هم‌افزایی خوبی صورت بگیرد.» او می‌گوید در این رویداد از همه تشکل‌های فعال در این حوزه دعوت شده‌است؛ «مؤسسه کتاب‌رسان، مقر کتاب، مؤسسه شهیدنوری، مؤسسه کتاب‌پردازان و دیگر دوستان هم دور میز جمع شدند و به اتفاق هم از همه تشکل‌هایی که در این حوزه

● هر محله یک مروج
روحی تعداد ثبت‌نام‌کنندگان این دوره را ششصد نفر بیان می‌کند و می‌گوید: «ما دوما پیش فراخوان

حسن احمدی‌فرد اتقدس بخشی به‌حیات گیاهی در باورهای کهن ایران زمین ریشه دارد. در این باور ها زمین، مادر است و آنچه از زمین می‌روید، جلوه‌ای مینویی دارد. از همین رهگذر است که درخت‌ها در باور ما مردم، جاندار هستند و تقدس دارند و کسی حق ندارد شاخ و برگ‌شان بشکند و بچیند؛ چنان که در این باورها «تر بریدن»، یعنی بریدن درخت‌هایی که سبز هستند و خشک نشده‌اند، با «سر بریدن» یعنی کشتن انسان، یکی دانسته می‌شود. پدران و مادران ما معتقد بوده‌اند که گیاهان می‌توانند نیروهای حیات را از زمین بگیرند و به انسان برسانند. رواج گیاه‌درمانی و باور به اینکه گیاهان داروهای شفابخش هستند، ریشه در همین باور ها دارد. همچنین مصرف گیاهان بهاره براساس باور گذشتگان و در باور های امروزی می‌توانند قوای از دست‌رفته در زمستان را به انسان برگردانند. در این میان، درختی هست که به اعتقاد پیشینیان، نامیراست، تا آن هنگام که خودش می‌خواهد خودش را بسوزاند. سرو، به ویژه سرو کوهی، در باور گذشتگان مانمادی از حیات جاویدان (و زندگی دوباره) بوده‌است. رشد اندک و سبز بودن

مردم باورهای کهن ایران زمین ریشه دارد. در این باور ها زمین، مادر است و آنچه از زمین می‌روید، جلوه‌ای مینویی دارد. از همین رهگذر است که درخت‌ها در باور ما مردم، جاندار هستند و تقدس دارند و کسی حق ندارد شاخ و برگ‌شان بشکند و بچیند؛ چنان که در این باورها «تر بریدن»، یعنی بریدن درخت‌هایی که سبز هستند و خشک نشده‌اند، با «سر بریدن» یعنی کشتن انسان، یکی دانسته می‌شود. پدران و مادران ما معتقد بوده‌اند که گیاهان می‌توانند نیروهای حیات را از زمین بگیرند و به انسان برسانند. رواج گیاه‌درمانی و باور به اینکه گیاهان داروهای شفابخش هستند، ریشه در همین باور ها دارد. همچنین مصرف گیاهان بهاره براساس باور گذشتگان و در باور های امروزی می‌توانند قوای از دست‌رفته در زمستان را به انسان برگردانند. در این میان، درختی هست که به اعتقاد پیشینیان، نامیراست، تا آن هنگام که خودش می‌خواهد خودش را بسوزاند. سرو، به ویژه سرو کوهی، در باور گذشتگان مانمادی از حیات جاویدان (و زندگی دوباره) بوده‌است. رشد اندک و سبز بودن

مروری بر زمینه شکل‌گیری رمان «طبل حلبی» نوشته گونتر گراس به بهانه زادروزش

تلاش برای پاک کردن ننگ یک سوگند

خورده بود، احساس عذاب می‌کرد و یک سؤال هیچ‌وقت یقه‌اش را رها نکرد: «آیا نمی‌توانستی همان موقع متوجه شوی چه اتفاقی دارد برایت می‌افتد؟ ... من آن قدر احمق بودم که باورم شد آلمانی‌ها هیچ‌کدام از این کارهای زشت را انجام نداده‌اند. تبلیغات آن‌ها بر من تأثیر گذاشته بود و من باورم نمی‌شد که آن‌ها جانی‌تکر باشند. اما پس از محاکمه رهبران نازی در نورنبرگ متوجه همه‌چیز شدم.» او راوی صریح تاریخ آلمان است و «طبل حلبی» نخستین تلاشش برای ترسیم آن دوران: «آنچه پیش از آن در سال ۱۹۴۵ اتفاق افتاده بود، تسلیم بلاشتر نبود، بلکه فروپاشی تمام عیار بود. کسانی که می‌خواهند موضوع را بی‌خطر جلوه دهند، می‌گویند آلمان را دوران سیاهی فراگرفت، به‌طوری‌که انگار دسته‌ای آدم‌های شرور مردم بیچاره آلمان را فریب داده بودند. اما این درست نیست، من در کودکی شاهد بودم که چطور همه چیز در روز روشن اتفاق افتاد، آن‌هم با شور و اشتیاق و استقبال. البته فریب هم بود. در این نمی‌توان شک کرد.

تا آنجا که مربوط به جوانان می‌شود، می‌توان گفت که بسیاری از آن‌ها با شور و شوق در این ماجرا دست داشتند. در گذشته با نوشتن «طبل حلبی» و اکنون یک بار دیگر پس از گذشت نیم قرن، با کتاب تازه‌ام قدمم این بوده

خادم

یادبود

کورچشمی ما. در من تا به انتها باوری کورگورانه به پیروزی وجود داشت. بعدتر در زندگی فهمیدم که نوشتن من تا چه اندازه تحت تأثیر این دوران است، دورانی که هنوز سایه‌اش بر اکنون ماست. در نتیجه من قادر نبودم به میل و اراده خودم محتوای آثارم را انتخاب کنم. آن‌ها از قبل به من تحمیل شده بودند.»^۱

این گفته گونتر گراس، نویسنده آلمانی برنده جایزه نوبل ادبیات، تأکیدی است بر تأثیر جامعه، جبر جغرافیایی و تاریخی بر آدم‌ها و شیوه تفکر و زیستشان. «طبل حلبی» مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اثر این نویسنده نیز به‌اذعان خودش از وضع زمانه متأثر بوده است. اسکار ماتسرات، طبال شهر نانتسینگ، راوی رمان است و روایت را از روی تخته‌ش در یک بیمارستان روانی آغاز می‌کند که در آن بستری است. او از همان وقتی که درون رحم مادر است، می‌داند که نه می‌خواهد سیاست مدار شود، نه بقال (که شغل پدرش است). در سه سالگی خودش را از پله‌ها پرت می‌کند تا در همین سن بماند. «قهرمان یا به تعبیری ضدقهرمان آن برای گریز از مناسبات تباه و نانسانی جامعه خویش

که جامعه سال‌های کودکی خودنویسنده است، ترجیح می‌دهد همیشه کودک بماند و عضوی از اجتماع منحن نشود.»^۲ سلاح و یار این موجود عجیب طبلی کهنه است که کارکردهای مختلفی برایش دارد. صدای طبل هم شجاعت می‌دهد و هم ترس؛ بسته به این است که کدام سمت جبهه باشید. هم هیجان زاست و هم مشوش‌کننده، و البته هشداردهنده: «رمان طبل حلبی حافظه تاریخی ملت آلمان است در دورانی پرتاعلم و اسکار، کودکی دگرگونه که با طبل خود ناهنجاری‌های این دوران را در خاطره‌ها زنده نگاه می‌دارد. طبل حلبی فقط داستان «دیگرگون بودن» نیست، بلکه ماجرای تلخ رفتار جامعه‌ای ناهنجار است با آنان که دگرگونه‌اند.»^۳

گونتر گراس از این طبال پرهیاهو و رند، این موجود کورزادشگفت استفاده می‌کند تا بی‌پرده آدم‌ها و جامعه و اوضاع حاکم بر آن را نقد کند. اوضاعی که او خود را نیز در به‌وجودآمدن آن سهیم می‌داند. او خود را فریب‌خورده هیتلر می‌داند و در کتاب خاطراتش، «کندن پوست پیاز» به آن اعتراف کرده‌است، هرچند او به‌اختیار به ارتش نازی (اس‌اس) نپیوسته بود؛ «من جرمی مرتکب نشده بودم. من انتخاب شده بودم. مثل هزاران نفر دیگری که انتخاب می‌شدند.»^۴

اما او تا آخر عمر از سوگندی که در یک شب سرد زمستانی در هفده سالگی